

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قضاء و قدر در عالم واقع: ابتدای یک نقطه شروع و انتهای یک تشخیص بالفعل

خب آن مقداری که درباره کلام مرحوم سید باید صحبت بشود، خیال می‌کنم که مطالبی را عرض کردیم و گفتیم که مسئله قضاء و قدر در عالم واقع، ابتدای یک نقطه شروع و انتهای یک تشخیص بالفعل شد که آن نقطه شروع به جنبه استعداد و تهیو برای تشخیص و تعین فعلی است در روایات آن نقطه شروع به عنوان مقام قضاء تلقی شده است و همین‌طور از نقطه نظر کیفیت سیر سلسله علیت. و این نقطه شروع از آنجایی که در دید و ذهن ما قابلیت برای ظهور به مظاهر مختلف را دارد، اسم آن قضاء کلی نامیده می‌شود و از نقطه نظر دید ما چون در مسئله قدر تعین و تشخیص فعلی لحاظ می‌شود، به آن مقام قدر اطلاق می‌شود و در روایات هم نسبت به این قضیه اشارات و مسائلی داریم.

ولی از نقطه نظر خود واقع و نفس واقع،

نمی‌توانیم هیچ نقطه ابهام و غیر مشخصی را داشته باشیم. در این قضیه چون بحث بحث واقع است؛ سلسله علیت مشخص و نحوه و کیفیت تأثیر گذاری آن بر مرتبه معلوم مشخص است و در بحث واقع دیگر بشود یا نشود معنا ندارد! در بحث واقع احتمال خلاف معنا ندارد! بالأخره سلسله علیت در واقع یا به این کیفیت تحقق پیدا می‌کند یا به کیفیت دیگر، خوب وقتی که این به این کیفیت یا به آن کیفیت تحقق پیدا کند نمی‌توانیم جهل خودمان را نسبت به آن ظهور فعلی به گردن واقع و به گردن آنجا بیندازیم! آن سلسله علیت دارد کار خودش را انجام می‌دهد البته به واسطه آن اموری که آن امور می‌تواند در طی این سلسله علیت تأثیر گذار باشد.

فرض کنید که در یک قضیه‌ای که می‌خواهد اتفاق بیفتد، هزار گونه مسائل داریم و پدیده‌ها و حوادثی داریم که هر کدام از آنها در این مسئله هست. اتفاقاً در اخبار هم داریم، مثلاً یک وقت حضرت عیسی به یک جوان فرمود که فردا مرگ تو خواهد آمد. بعد آن جوان بیرون می‌آید و همه می‌بینند که نه بابا زنده است و سر و مُر دارد راه

می‌رود! به حضرت عیسی این مطلب را [یادآوری] می‌کنند که شما دیروز راجع به این جوان این‌طور فرمودید و حالا به این کیفیت است! حضرت فرمودند که بله! این [وقت] مرگش بوده است ولی احتمالاً کاری در اینجا انجام شده که جلوی این را گرفته است. به آن جوان گفتند تو چه کردی؟ گفت: صبح که از منزل بیرون آمدم به فقیر صدقه دادم! بعد معلوم شد که مثلاً یک ماری دیشب در اتاقش آمده و بیرون رفته بوده است. حضرت فرموده بودند که این مسئله باعث شده است که جلوی این قضیه گرفته بشود.

این مسئله که الآن دارد انجام می‌شود قضیه‌اش چیست؟ یعنی این مار که باید بیاید و این را به هلاکت برساند، آن سلسله‌علیت او را از اقدام به این مسئله باز می‌دارد! خیلی وقت‌ها هم اتفاق افتاده است! حتی بنده خودم به یاد دارم و سراغ دارم؛ یک وقتی در یک جایی بودیم و درس می‌خواندیم، یک روز یکی از همین رفقا و دوستانی که در آن مدرسه طلبه بودند به من گفت که فلانی می‌دانی دیشب چه

[اتفاقی افتاد]؟ صبح خواستم تشکم را جمع کنم  
یک دفعه دیدم یک عقرب زیر تشک من هست! خب  
این عقربی که الان شب تا صبح زیر این تشک بود،  
می توانست بیرون بیاید و این را بزند. چه کسی او را  
آنجا نگه می دارد؟! الان آن شخص طهران هست و  
مثل اینکه در یکی از مساجد آنجا امامت جماعت  
دارد. می گفت که صبح دیدم یک عقرب سیاه زیر  
تشک است! چه کسی او را آنجا نگه می دارد؟! خب  
همین سلسله علیت است که او را نگه می دارد و او  
را مأمور به نیش زدن می کند! همه اینها  
حساب و کتاب دارد. اینکه می گویند: اگر فلان کار را  
انجام بدهید و یا چه کار کنید، این آثار و خواص را  
دارد، قضیه بی حساب نیست!

همین مسئله را هم می توانیم راجع به آن جوان  
بگوییم؛ اینکه الان عقرب زیر تشکش بوده و صبح  
فهمیده است، [از این گونه مسائل است]. برای خود  
ما هم اتفاق می افتد مثلاً من تقریباً حدود هفت  
هشت سالگی بودم که با همه بچه ها در همان منزل  
طهران در تابستان زیر پشه بند خوابیده بودم و مرحوم  
آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم نبودند و بیدار بودند

و در بین الطلوعین در اتاق خودشان به کارهایشان مشغول بودند. یک دفعه ما که بلند شدیم دیدیم که یک عقرب در پشه‌بند هست و صاف ایستاده است و ما را نگاه می‌کند! خب این همان موقع که نیامده است، لابد شب یا نصف شبی یا فلان زمان در آنجا آمده است! داد زدیم که آی عقرب! خب آمدند و فوری [آن را گرفتند].

#### حقیقت بداء

این چرا اینجا آمده و ایستاده و تا صبح هیچ کاری نکرده است؟! سلسله علیت همین است. چطور همین می‌رود و یکی را می‌زند؟! چرا می‌رود یکی را می‌زند و یکی را نمی‌زند؟! پس معلوم است دست خودش نیست! اینکه می‌گویند: نیش عقرب نه از ره کین است غلط است، تمام اینها غلط است! بلکه ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ درست است! ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ آلِ مَلِكٍ﴾ درست است! ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ درست است! ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ درست است. اینها درست است نه اینکه نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای

طبیعتش این است! این را سلسله علیت می گویند که  
چطور در مسئله و سلسله علیت مطالب و مسائلی  
هست که اینها هر کدام در ظهور آن مقام قضاء کلی و  
تبدل آن به قدر جزئی دخالت دارد که از این مسئله  
تعبیر به بداء شده است.

#### معنای بداء

پس بداء در واقع وجود خارجی و وجود عینی  
ندارد بلکه بداء یعنی انکشاف! **بدا له** یعنی **انکشاف**  
**له، ظَهَرَ له**. این **بدا له** یعنی برای خدا هم همین  
است؟! یعنی برای خدا هم بداء می شود؟! انکشاف  
می شود؟! این صحیح نیست، پس معنای بداء این  
است. می گویند که در قضیه حضرت امام صادق و  
موسی بن جعفر و اسماعیل بداء شده است! در قضیه  
علی بن الحسین امام سجاد و حضرت علی اکبر  
علیهم السّلام بداء شده است! در قضیه امام حسن  
عسگری و حضرت سید محمد فرزند امام هادی  
علیهما السّلام بداء شده است! این بداءهایی که در  
اینجا مشاهده می کنیم یعنی خود امام هم نمی داند که  
او امام بعد از اوست؟! اگر نمی داند پس چطور  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم دوازده امام را از

اول تا آخر گفت؟! در همان حدیث جابر و امثال ذلک حضرت همه را به اسم فرمودند، «**كُلُّهُمْ** **من قُریش**...» و بعد شروع کردند اسامی دوازده امام را بیان کردند؛ امیرالمؤمنین و امام حسن و همه ائمه و سلسله ذراری خودشان تا حضرت بقیةالله علیهم السّلام را بیان کردند و کیفیت زمان ظهور را هم بیان کردند نه اینکه این قضیه فقط به خود آنجا برمی گردد.

امام، مجری فیض الهی

معنای ﴿أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةً﴾

پس برای آن امام که او مجری فیض الهی است، مسئله بداء معنا ندارد! این امام که می گوئیم مجری و واسطه فیض است براساس همان مسئله است که ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَ حُحٍ بِالْبَصْرِ﴾ فقط یک اراده است که به آن امر و مشیت ما تعلق می گیرد، این ﴿أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةً﴾ یعنی یک خواست و یک اراده و یک مشیت است که باعث ظهور و بروز همه ممکنات در عالم اعیان و مجردات شده است. در این ﴿أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةً﴾ واسطه آن امر چه می تواند باشد؟! آن عبارت از نفس ولی

است که عبارت از نفس رسول الله و ائمه  
عليهم السّلام است!

نفس ولیّ، فعلیت دهنده مقام قضاء و ایجاد کننده سلسله علیت در عالم خارج

آن واسطه یعنی فعلیت دهنده مقام قضاء در  
خارج و ایجاد کننده سلسله علیت در عالم خارج و  
ظهور و بروزی که به واسطه این سلسله علیت، آن  
مقام مبهم - در نظر ما - ظهور فعلی پیدا می کند. این  
امام علیه السّلام که می گوئیم: «نفس او این مسئله را  
اجرا می کند و انجام می دهد»، کدام یک از این ائمه  
هستند؟ آن طوری که بین همه مشهور است، [منظور]  
هر امامی در زمان خودش است. امام زمان در زمان  
امام صادق خود امام صادق است، امام زمان در وقت  
عبدالملک امام سجاد است، امام زمان در وقت  
منصور، امام صادق است و یا در مورد موسی بن  
جعفر علیه السّلام و **هَلَمْ جَرّاً!** که الآن هم امام زمان  
ما حضرت بقیه الله علیه السّلام است. این طوری که  
در روایات هست [این گونه است] و این یک شکل  
از روایات است.

با این بیانی که ما عرض کردیم یک ولایت بیشتر

نیست! مگر نمی گوئیم: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا

وَحِدَّةٌ ﴿؟﴾! یک امر است که این اراده خدا به صورت وساطت ولایت، آن امر واحده ظهور پیدا می کند پس کدام یک از ائمه متصدی آن امر هستند؟! هیچ کدام! ولایت متصدی آن امر است! خصوصاً امام؛ یعنی بگوییم که امام صادق متصدی نزول این امر است؟! [نه،] تصدی این امر که می خواهد به عنوان وساطت مسئله فعلیت سلسله علیت را در خارج محقق کند، به کدام یک از شخص امام است؟ امام صادق است یا موسی بن جعفر است؟! کدام یک از اینهاست؟! اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وساطت دارد پس امیرالمؤمنین در اینجا چه کاره است؟! اگر امیرالمؤمنین وساطت در نزول فیض دارد پس امام حسن علیهما السلام در اینجا چه کاره است؟! دو نفر که نمی توانند یک مسئله را دوبار تکرار کنند! مسئله ادامه فیض باید به عنوان یک جریان مستمر باشد تا اینکه در این جریان مستمر، از این نقطه تا این نقطه را یکی به عهده بگیرد و از این نقطه تا این نقطه را کسی دیگر بر عهده بگیرد!

وقتی که گفتیم: تحقق اراده پروردگار در عالم

اعیان و خارج به اراده واحد است، دیگر نمی‌توانیم در اینجا بحث استمرار داشته باشیم تا اینکه به واسطه استمرار، هرکدام از ائمه علیهم‌السلام در زمان خودشان متصدی همان زمان خودشان باشند! آن وقت در اینجا چطور می‌شود؟! در اینجا فقط یک اراده حاکم است و آن اراده هم توسط ولایت چهارده معصوم است!

ولایت امام، واسطه بین تحقق بخشیدن قضاء کلی و تبدل آن به قدر جزئی

بنابراین آن کسی که واسطه بین تحقق بخشیدن قضاء کلی و تبدل آن به قدر جزئی است، ولایت امام می‌شود، پس آن واحد می‌شود. وقتی آن واحد شد، چهارده معصوم ظهور او هستند نه اینکه هرکدام استمرار باشند، در اینجا دیگر استمرار نیست! لذا پیغمبر اکرم می‌فرماید: «**كُلُّنا نورٌ واحدٌ**»، معنایش همین است که همه ما یک حقیقت هستیم و یک حقیقت ولایت هستیم و یک حقیقت واسطه بین مقام واحدیت و ظهورات و بروزات هستیم. بنابراین چه اینکه بگوییم که رسول خدا این وساطت را...، البته از نظر آن جنبه سعه وجودی، در اینجا به عنوان آن مبدئیت اولی مورد نظر است. چون بالأخره آن

نفس در اینجا و در مسئله ظهور خارجی دخالت دارد چون صحبت در این است که این نفس در عالم خارج اعمال می کند. آن واسطه اول عبارت از رسول خداست! واسطه اول یعنی همان حقیقت به عنوان جنبه سعی بودن آن رسول خدا است و بعد ائمه اطهار علیهم السّلام هم تحقق ولایت را به همان کیفیت ظهور و سعه و استعداد خودشان، در مقام خودشان ظهور و بروز را در عالم خارج استمرار می دهند. اما اینکه خود نفس بخواهد در عالم خارج این مسئله را استمرار بدهد، در فرضی است که ما استمراری را قبول کنیم؛ قبول کنیم که در خارج استمرار وجود دارد.

همان طوری که بیان شد اگر در خارج استمراری وجود ندارد و بلکه ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَحْدَةً﴾ است و استمرار از دید ماست نه از نقطه نظر ظهور و بروز خارجی، اگر این را لحاظ کنیم آن ولایت امام علیه السّلام هم ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَحْدَةً﴾ خواهد شد یعنی همان ولایت واسطه بین فیض اقدس و مقدس، آن ولایت که واسطه است یک امر

واحد غیر مستمرّ غیر زمانی غیر متدرج الحصول غیر سیال غیر متحرک است. تمام اینها مترتب بر ولایت است و آن ولایت واسطه است. پس چه بگوییم که اداره زمین و آسمان در زمان رسول خدا توسط رسول الله بوده یا بگوییم که توسط امام جواد علیهما السلام بوده است، دیگر چه فرقی می کند؟! دیگر هیچ تفاوتی ندارد، دیگر استمرار نیست! چه بگوییم که در زمان امام صادق این گردش خلق و سماوات و اداره ملک و ملکوت و تمام عوالم مجرد به واسطه نفس امام صادق بوده و یا به واسطه امام رضا علیهما السلام بوده است، هر دو یکی می شود و هیچ تفاوت نمی کند چون آنچه که در خارج می بینیم از دیدگاه ما سیال و مستمر است اما آیا باز هم از دیدگاه خود امام صادق و امام رضا سیال و مستمر است یا واحد می شود؟! اگر واحده می شود پس وساطت ولایت هم تمام شده و فعلیت پیدا کرده است.

بله! در عالم اعیان و خارج و آن هم آن چیزی که مربوط به زمانیات است [زمان مطرح است] والا در مسئله غیر زمانیات؛ در عالم ملائکه، عقول منفصل، مجردات و موجودات نورانی زمان مطرح نیست.

چطور می‌توانیم در آن عوالم تصور سیال بودن و زمانی بودن را بکنیم؟! حالا وساطت در این مسئله به شخص رسول‌الله است یا نه، این وساطت در زمان رسول‌الله مربوط به ملائکه و مربوط به اوست و در زمان امام سجاد مربوط به امام سجاد علیه‌السلام است؟! هیچ‌کدام! در اینجا دیگر شخص ملاک نیست! در اینجا دیگر فرد خارجی ملاک نیست! یک امر است که ظهور زمانی آن امر در اینهاست. بله، ظهور زمانی ولایت در زمان امام باقر علیه‌السلام به شخص امام باقر است ولی همین امام باقر در عالم واقع و در عالم حقیقت، همان ولایت امام زمان‌الآن را دارد و دیگر هیچ تفاوتی نمی‌کند! لذا می‌گویند: اگر پیش امام رضا علیه‌السلام رفتید و حاجاتتان را از امام رضا خواستید فرقی نمی‌کند با اینکه از امام زمان علیه‌السلام بخواهید، تفاوتی نمی‌کند. حالا یک خصوصیات نفسی و سعه وجودی هست که آنها جای خودشان را دارند، بحث ما در مورد ولایت است نه در مورد نفس و ظهور خارجی! چون آن یک مطلب دیگر است.

بحث در مورد علیت تامهٔ برای ظهور اعیان است  
و منظور اعیان مُلکی نیست بلکه حتی اعیان ملکوتی!  
آن ولایتی که واسطه است در کدام یک از ائمه تعین  
پیدا کرده است؟! در همه، همهٔ چهارده معصوم که  
ما می‌گوییم چهارده‌تا، ما امام صادق را در قبال  
خودمان می‌بینیم که خب واقعاً هم هست، امام  
صادق هست و یک شخص، تعین خارجی، یک  
ظهور خارجی، نفس خارجی و دارای خصوصیات  
خارجی است و با موسی بن جعفر فرق می‌کند، با  
پدرش امام باقر علیهم‌السّلام فرق می‌کند و با  
همدیگر تفاوت می‌کنند. همان‌طوری که ما فرق  
می‌کنیم، آنها هم بشر هستند و مثل ما دارای  
خصوصیات بشری هستند منتها صحبت در مقام  
روح و اتحاد روحی و حقیقت ولائی است که روح  
امام به آن حقیقت ولائی در عالم واقع شکل پیدا  
کرده و از دیدگان ما مخفی است. آنکه ما می‌بینیم  
امام باقر با این خصوصیات است؛ با این وزن، با این  
چشم و ابرو و فلان، با این مسائل، صحبت کردن،  
راه رفتن، آمدن، تصرفات و معجزاتش! خب اینها  
همه هست. امام رضا فرق می‌کند، امام رضا یک‌طور

دیگر است و وزن امام رضا شاید کمتر از امام باقر بوده و قطعاً هم کمتر بوده است چون امام باقر خیلی جسیم بودند. وزن امام جواد کمتر است و شکل امام جواد با شکل امام باقر علیهم‌السلام فرق می‌کند، اینها خصوصیات و مسائل [ظاهری] است.

مظهریت کلیه بودن امام، نه شخصیه

پس بحث ما راجع به خصوصیات فردی خارجی و همین‌طور راجع به سلائق و ... نیست! فرض کنید که یک امام این را دوست دارد و یک امام چیز دیگری را دوست دارد، در روایات داریم که مثلاً امام رضا علیه‌السلام خیلی انگور دوست داشتند. خوب این خصوصیات خارجی مربوط به خصوصیات شخصی هرکسی می‌شود. صحبت در آن مسئله ولایت که امام مظهر اوست می‌کنیم، مظهریت امام یک مظهریت شخصیه نیست بلکه یک مظهریت کلیه است! لذا می‌فرمایند: «**كَلْنَا نَوْراً واحداً**». لذا ولایت امام سجاد با ولایت امام زمان علیهما‌السلام تفاوتی نمی‌کند. الآن نفس امام زمان علیه‌السلام در این عالم ظهور پیدا کرده است، بسیار خوب سؤال من این است که قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس چه

کسی در این عالم این اراده و تدبیر را می‌کرده است؟! مگر نداریم: «**لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها**»؟! قبل از پیغمبر چه کسی بوده است؟! حضرت عبدالمطلب بوده است؟! حضرت عبدالمطلب که نمی‌توانسته است کل این عالم را بگرداند! بله، مقام بزرگی داشته و به جای خود محفوظ است ولی ولایت رسول الله چه ربطی به ولایت حضرت ابوطالب و عبدالمطلب دارد؟! اینها در ایجاد ظهور خارجی مظاهر ولایت نقش داشتند! این نوری که در اصلاّب آمده است، همه اینها در ظهور خارجی نقش داشتند اما آیا حضرت عبدالمطلب از نقطه نظر سعه وجودی مثل امام زمان است؟! مثل امام جواد است؟! مثل این ائمه علیهم السّلام هستند؟! هیئات! حساب این چهارده معصوم جداست. ما خاک پای حضرت عبدالمطلب هم نمی‌شویم، مقامات حضرت عبدالمطلب به جای خودش محفوظ است ولی باید حدود را هم رعایت کنیم.

امروز یک کاغذ دیدم نوشته بود غدیر قم، غدیر فلان! گفتم که خب الحمدلله این هم ...! درست

شد؟! باید حدود را رعایت کنیم! یک غدیر خم داریم و یک غدیر قم داریم و نمی دانم حالا دیگر چقدرتا غدیر پیدا می شود! **استغفر الله! لا اله الا الله!**

واقعاً کار ما به کجا رسیده است که باید به این مسائل متشبت بشویم! ولی اشتباه می کنیم، اشتباه!

این مسئله و قضیه ولایت کجاست؟! وقتی امام

باقر علیه السلام می فرمایند: **«لولا الحجة لساخت**

**الأرض بأهلها»**، آیا در زمان عیسی هم **«لساخت**

**الأرض بأهلها»**؟! خب حضرت عیسی را کشتند

یعنی خواستند او را بکشند ولی ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ

إِلَىٰ ٓوَهٗ﴾! چه کسی بوده است؟! چه چیزی بوده

است؟! می گویند: بله ممکن است شخص یا یک

ولی ای بوده و در جنگلی قائم شده بوده است! این

حرفها چیست؟! این مسائل چیست؟! **«لولا**

**الحجة لساخت الأرض بأهلها»** یعنی موسی بن

جعفر، شوخی نداریم! چه کسی قبل از پیغمبر مثل

موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام بوده است

که **«لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها»**؟! چه کسی

مثل امام جواد، امام حسن، امام حسین و

امیرالمؤمنین علیهم السّلام بوده است؟! نبوده است، شوخی که نداریم! پس چرا حضرت می‌فرمایند: **«لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»**؟! چون عالم،

عالم ثابت است! ﴿وَمَا أَمْ رَّنَّا إِلَّا وَحْدَةً﴾! وقتی که ﴿وَمَا أَمْ رَّنَّا إِلَّا وَحْدَةً﴾ شد، دیگر در آن صورت آن نفس ولی که باید مدیر و مدبر سماوات و ارض بشود، بوده یا نبوده است؟ بوده است! آن نفس بوده و واقعیت هم داشته و در عالم ملک و ملکوت هم مؤثر بوده [ولی] از دیدگان ما پنهان بوده است، تمام شد!

تلمیذ: اینکه دیگر حجت نیست، حجت مصداقش در عالم ماده است.

استاد: حجت؟ نه! چه کسی گفته حجت نیست؟ تلمیذ: عنوان حجیت زمانی صدق پیدا می‌کند که شخص در خارج وجود عینی خارجی داشته باشد.

استاد: از کجا [این را می‌گویید]؟ تلمیذ: در خود کلمه حجت که یعنی ما یُحْتَجُّ به. استاد: ما هم می‌گوییم که ما یُحْتَجُّ به.

تلمیذ: آخر ما کسی را که ندیده‌ایم و نمی‌دانیم...

استاد: شما ندیده‌اید ولی هست!

تلمیذ: خب ما کسی را که نبینیم که نمی‌توانیم به

او تاسی کنیم!

استاد: تاسی نه! **ما يُحْتَجُّ به** یعنی آن کسی که در

مقام استناد و استدلال وجود عینی داشته باشد نه

وجود ذهنی، این را حجت می‌گویند و این هم بوده

است. الآن مسائلی که در هفته آینده اتفاق می‌افتد

وجود عینی دارد یا ندارد؟! بله، تمام شد! این حجت

می‌شود. حتماً لازم نیست که بنده او را ببینم. چه

کسی در زمان قبل از پیغمبر وجود خارجی داشته که

بگویید که این حجت بوده و خدا او را در غاری

مخفی کرده است؟! خب ما که نمی‌توانیم براساس

یک احتمال چیزی بگوییم.

تلمیذ: این حجت که معنای دیگرش خلیفه

است، نسبت به حضرت آدم هم داریم.

استاد: خب داشته باشیم.

تلمیذ: خب در این صورت ما می‌توانیم انبیاء

سلف و نوابشان را [حجت بدانیم].

استاد: اگر حضرت آدم [حجت] بوده است پس

چرا حضرت آدم برای توبه به خمسه طيبه متوسل  
می شود؟!

تلمیذ: از باب استكمال است.

استاد: معصوم نمی تواند خلاف کند! استكمال  
به جای خودش [محفوظ است ولی] صحبت در این  
است که در اداره و تدبیر عالم عصمت مطلقه شرط  
است، این عصمت مطلقه که در حضرت آدم محقق  
نیست! [حضرت آدم] اشتباه کرده است حالا در آن  
مراتب هرچه می خواهید بگویید! بالأخره حضرت  
نوح در کشتی توسل به خمسه می کند، حضرت  
سلیمان، حضرت آدم، حضرت موسی، عیسی، همه  
اینها توسل می کنند. مگر نداریم؟! حتی از آثاری که  
الآن هم پیدا می شود، در تمام اینها این توسل معلوم  
بوده است! تا وجود عینی و خارجی ولی نباشد،  
حضرت موسی می خواهد به چه کسی توسل کند؟!  
به کسی که می خواهد بعد بیاید؟!

تلمیذ: مراتب بالای آن که محقق است و یقیناً  
هست.

استاد: ببینید آقا جان! شما دوباره رفتید سراغ  
مراتب! مراتب بالا و پایین و الاکلنگ که نداریم!

اینکه الآن برای استکمال خود دارد به او توسل می‌کند، چطور ممکن است یک امر عدمی، مؤثر در فعلیت نفس و فعلیت روحی باشد؟!

تلمیذ: مسلماً عدمی نیست.

استاد: تمام شد! حالا که عدمی نیست، وجود او در چه مرتبه‌ای از وجود تحقق خارجی دارد؟! در مرتبهٔ عینیت! یعنی همین توسل حضرت آدم در آنجا که خدا به او گفت که به این انوار توسل کن، اینکه الآن حضرت آدم به این حقیقت توجه کرده است، آن حقیقت به‌عنوان ولیّ و نوری که آن نور واسطهٔ بین فیض و **مُفَاضٌ عَلَيْهِ** است، آن نور در آن موقع فاعل بود یا نبود؟!

تلمیذ: مسلّم بوده است!

استاد: جواب این حقیر فقیر سراپا تقصیر را بدهید!

تلمیذ: نه ما هم قائل به این نیستیم که در خارج حضرت نوح مستقل عمل می‌کند.

استاد: بین عزیزم! از طریق روایی جلو می‌رویم؛ من می‌گویم که این حضرت آدم خطا کرده است و

شما می گوئید به خاطر استکمال و استنفاذ یا چیزهای دیگر بوده است، - هرچه می خواهید تعبیر بیاورید - کاری نداریم، این حضرت آدم توسل به انوار می کند، ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ﴾ و اینها هم که نمی خواند، توسل باطنی بوده است و به واسطه این توسل استکمال روحی پیدا می کند. صحبت من این است که آیا آن انوار خمسه او را متبدل کرد، یا این ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ﴾ خدا؟! اصلاً کاری به انوار نداریم، چرا خدا گفت که به اینها توسل کن؟! پس معلوم است در همان زمان خلقت حضرت آدم، آن انوار خمسه مدیر عالم بوده اند و اگر نبودند حضرت آدم را کامل نمی کردند! مسئله و حرف بنده این است. پس «**لولا الحجة**» ارتباطی به وجود خارجی امام ندارد که همه در سرشان می زنند که چطور آن را معنا کنند! این دلیل بر این است که وجود ولایت، وجود ثابت و یک تشخیص ثابت خارجی است منتها در ظرف زمان الآن همان طوری که برای ما ظهور خارجی در این زمان است، برای ظهور ولایت هم در ۱۴۰۰ سال پیش بوده است تا برسد به سنه ۲۵۵ هجری، از آن موقع هم امام زمان علیه السلام به عنوان یک ظهور جسمی

خارجی ظهور پیدا کردند و این دیگر ارتباطی به ولایت ندارد، این قضیه اصلاً ربطی به ولایت ندارد! امام زمان الآن دارد عالم را اداره می‌کند، الآن اگر امام زمان نباشد همین عالم دارد می‌گردد و هیچ هم دست نمی‌خورد! چرا؟! چون ادارهٔ عالم به وجود شخصی خارجی کشیمنی امام ارتباط ندارد! من این را می‌گویم که این وجود، وجود وزنی و صوری است و آن ولایت یک وجود حقیقی است لذا در زمانی که خدا آدم را خلق کرده و پسرش هنوز به دنیا نیامده است تا چه برسد به اینکه زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برسد و نوبت ادارهٔ امکان به عهدهٔ پیغمبر باشد، در آن زمان ولایت پیغمبر پدرش را به کمال رساند! این چطوری می‌شود؟! والله من نمی‌فهمم! من نمی‌فهمم که یک امر عدمی که هیچ کاری از او بر نمی‌آید و قرار است هفت هزار سال بعد بیاید، چگونه آن کسی که قبلاً هست را به کمال می‌رساند؟! تا او کارهای نباشد که نمی‌تواند کسی را به کمال برساند! تا او در همان موقع وجود عینی نداشته باشد که نمی‌تواند! حالا هرچه شما

می خواهید بگویید. این به خاطر این است که ذهن ما خیلی با مسائل حسی ارتباط دارد و به واسطه این برای ما مشکل است که درک کنیم که چطور این امر حقیقی و امر واقعی عینیت داشته باشد! اینجا را فهمیدیم؟! حالا سراغ ابن فارض - رضوان الله تعالی علیه - بیاییم:

إني و إن كنتُ ابن آدمَ صورةً \*\*\* ولكن في معنى شاهدٌ بأبوتى

پس حالا معنی این شعر را فهمیدیم! بله از نقطه نظر صوری ما شش هفت هزار سال فاصله داریم و آن مربوط به اوست **ولكن شاهدٌ بأبوتى!** اینجا دیگر باید کمی باید دهان را ببندیم و دیگر می ترسیم، حالا این را هم که گفتیم بعداً ترکش هایش به ما نخورد [خوب است]! گرچه بگوییم و نگوییم ترکش می آید، کاری به این ندارد! آن وقت دیگر ترکش نیست، لوله توپ است!

اینجاست که دیگر کلام عرفاء معنای خودش را می دهد که چطور آن حقیقت ولایت که حقیقت واحده است، در عینیت خارجی شامل این فرد می شود و وقتی که شامل شد، دیگر در آنجا دوئیت نیست. اینجاست که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی

علیه - می فرمودند که من وقتی نگاه به او می کنم  
انگار نگاه به پیغمبر می کنم، معنا پیدا می کند!  
اینجاست که ایشان می گویند وقتی که شما بگویند  
که این را بخور، این را می خورم همان طوری که  
رسول خدا می گوید! مرحوم آقا آن موقع اینها را  
فهمیده بودند! ما فهمیدیم یا نفهمیدیم معلوم نیست،  
یک چیزهایی نیمه کاره به گوشمان خورده است و  
داریم سَمَبَل می کنیم! ولی ایشان آن موقع واقع  
می گفتند و درست می گفتند پس کمی باید بیشتر فکر  
کنیم و زود نگوییم که آقا این چه حرفهایی است؟!  
آی تشریح شد! آی تشریح محرم شد! باید کلام اولیاء  
را به قرآن عرضه بداریم، اگر مطابق بود بپذیریم و  
اگر نبود به دیوار بزنیم! این مزخرفات را کنار  
بگذارید! کمی مغزتان را به کار بیندازید، نه پایین ترها  
را! خوب است که این کله و مغز به کار بیفتد. این  
اگر به کار بیفتد آدم یک چیزهایی گیرش می آید ولی  
اگر نه، آدم به جای این بخواهد به مسائل دیگر  
پردازد [چیزی گیرش نمی آید]! بله گاهی اوقات  
شوخی و جدی هم بد نیست!

قضیه این است که آن کلمات ائمه دیگر در اینجا توجیه شده و معنای خودشان را می دهند! امام صادق می فرماید: «به هرکدام از ما توسل کنید، فرق نمی کند!» این همین است. ما یک وجود جسمی هستیم و له می شویم و خاک و پودر می شویم، تو داری ما را جسم می بینی!

امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شب شهادت می فرماید: «**وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوِرَكُم بَدَنِي أَيَّاماً**»

بدن من با شما بود! این عبارت، خیلی عبارت عظیمی است! شما تابه حال مرا می دیدید اما آن حقیقت من کجا بود؟! آیا توانستید حقیقت مرا هم ببینید؟! نه! چرا؟ چون مدارک معرفتی شما فقط جوارح و اعضاست؛ چشم و گوش است، چشم و گوش که نمی تواند ولایت را درک کند! چشم و گوش که نمی تواند به آن حقیقت ولایت و اینها برسد. به علی علیه السلام نگاه می کند و مسئله ای را می بیند و [می گوید:] علی چرا این طوری کرد؟! چرا آن طوری کرد؟! پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می رود [و می گوید:] یا رسول الله علی این طوری کرد! کار به جایی رسید که حضرت

فرمودند: «**لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ**»

**تَعَالَى**! احمق‌ها! چه می‌گویید؟! علی این کار را

کرد و آن کار را کرد یعنی چه؟! «**لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا**» یا

«**لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى**»

این را اهل تسنن هم نقل کرده‌اند، یعنی در کتاب‌های

اهل تسنن هست. این «**مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ**» یعنی

چه؟! همین‌طوری می‌گوییم و می‌رویم، ره‌ایش

کنید پیغمبر [یک چیزی] گفته است فکر نکنید؟!!

پیغمبر برای ما گفته است. اگر اینها را می‌فهمیدیم

کار ما این‌طور نمی‌شد و نمی‌گفتیم اینجا هم عین او

است و آنجا هم عین اوست! کار ما به اینجا

نمی‌رسید! اگر کمی به جای روزنامه، مجله، رادیو و

تلویزیون این اخبار را بخوانیم و به این اخبار توجه

کنیم و این کلمات پیغمبر و ائمه را مورد مطالعه قرار

بدهیم، مسئله تغییر پیدا می‌کند و فرق می‌کند! فهم

ما راجع به ولایت عوض می‌شود!

لذا تا به حال هم می‌شنیدیم که ما همه نور واحد

هستیم، خب بله نور واحد هستیم و بالأخره همه اینها

متصل به خدا است. چیزی را چطوری معنا

می کنند؟! «**كُلْنَا نَوْراً واحداً**» یعنی چه؟! مگر می شود

که چهارده نفر باشند ولی هر چهارده نفر یکی

باشند؟! این محال است! یعنی همان استدلالی که ما

بر بطلان مسیحیت می کنیم که ظهور واحد در عین

وحدت خودش چطور ممکن است در دو تعین

تحقق پیدا کند و به همین دلیل مسیحیت باطل است،

خب همین مسئله را آنها در مورد چهارده معصوم به

ما ایراد می کنند و می گویند: مگر نمی گویند که «**كُلْنَا**

**نَوْراً واحداً**»؟! خیلی خوب، در عین وحدت می بینید

که ظهور چهارده محقق است! خب ما همین حرف

را در مسیحیت می زنیم. ایرادی است که آنها

می کنند. راجع به این مطالب کتاب‌هایی چاپ

کرده‌اند و بنده آن کتاب‌ها را خوانده‌ام مخصوصاً این

دوره که خیلی مسائل مطرح و باز می شود.

[می گویند که] شما هم همین را می گویند؛ شما هم

می گویند ولایت یکی است و ظهورش

چهارده‌تاست، ما هم می گوئیم که مبدأ آن یکی است

و ظهورش در دو‌تاست؛ آب و ابن و روح‌القدس!

منتها او بالاتر است. مگر شما نمی گویند که پیغمبر

بالاتر است؟! یعنی عین همان را که ما در این مسئله

می‌گوییم، آنها دارند به ما برمی‌گردانند! جواب چیست؟ با همین «**كَلَّمَا نَوْراً وَاحِدًا**» مسئله تمام می‌شود؟! خب بفهمیم چیست! قضیه این است. آن وقت در اینجا متوجه می‌شوید که تمام مبانی فلسفی و مبانی عرفان نظری، همه اینها منطبق بر روایات است و اگر این روایت را معنا کنیم باید در عالم واقع قائل به سقوط در اعیان بشویم و اگر نشویم اشکال پیدا می‌شود. این استمرار مربوط به کجاست؟! این قضیه برای چیست و امثال ذلک؟

تلمیذ: امام حسن عسگری علیه‌السلام فرمودند:

«**نحنُ حُججُ الله على خلقه، و جدتنا فاطمة حجة**

**الله علينا**»،<sup>۱</sup> این چطوری معنی می‌شود؟ بنا بر این فرمایشی که الآن فرمودید که یک حقیقت واحده است که در عالم ظهورات مختلفی پیدا کرده است، چطور حضرت صدیقه کبری که خودش هم ظهور است و حجت است، حجت بر دوازده امام هم هست؟! هت؟! هت!؟

استاد: عرض کردم در عین آن خصوص مسئله

---

<sup>۱</sup>. تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۲۵؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۰۳۰.

ولایت، ما در اینجا دو واقعیت داریم - شاید من در اینجا این نکته را کم توضیح دادم و حق با شما باشد - که این دو واقعیت هم طراز ... یادم آمد که این را گفتم، نه! خیلی هم حق با شما نیست! کمی این حرفمان را پس بگیریم! بله، سی درصدش را حق می‌دهم! آدم باید انصاف داشته باشد! اگر یادتان باشد مدتی قبل گفتم که انسان ممکن است در آن واحد عناوین متعدده‌ای را واجد باشد. الآن شما یک پدری را که این پدر دو سه تا فرزند دارد لحاظ کنید، هر کدام از این فرزندها یک حال و هوای خاصی دارند؛ یکی آدم خوبی است، یکی آدم بد است، یکی عالم است، یکی جاهل است و هر کدام یک شغلی دارد اینکه الآن به این شخص نگاه می‌کنیم، از یک طرف اولین مسئله‌ای که به ذهن ما می‌رسد این است که فلانی فرزند فلانی است، خب این به همه این سه تا علی‌السویه می‌خورد و یکی از اینها بر دیگری ترجیح ندارد؛ یعنی به همان مقدار که این مؤمن انتساب به فلانی دارد، به همان مقدار نه یک سر سوزن کم و نه یک کم زیاد آن فاسق انتساب به فلانی دارد، از این نقطه نظر فرقی نمی‌کنند. حالا در

خودشان که [نظر کنیم] می‌بینیم که این آدم مؤمن است، این آدم عالم است، این آدم درس خوانده است، این آدم فاضل است، آدم با فهم است و آن یکی لاابالی و فلان است و فقط برود صفا و یا علی! او به آن راه زده است! وقتی که به خودش نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این دو تا باهم تفاوت دارند و وقتی نگاه به انتسابشان می‌کنیم، می‌گوییم که هر دو به یک میزان به یک نفر انتساب دارند. لذا این قضیه را هم حتی شما در روایات می‌بینید که آن کسانی که ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و منتسب هستند، می‌گویند که «**أَحِبُّوا أَوْلَادِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَ الطَّالِحِينَ لِي**» عنوان انتساب به پیغمبر برای خودش یک حساب و کتاب و احترامی دارد! خب انسان الآن این مسئله را واقعاً احساس می‌کند، انگار یک مسئله فطری و یک مسئله واقعی است.

یادم هست که یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در زمان شاه ظهر که از مسجد آمدند، دیدم با شخصی آمدند و بعد به آن شخص فرمودند

بفرمایید بالا و خیلی او را احترام کردند، خیلی! من گفتم این کیست؟! یک آدم با ظاهری معمولی و کت و شلواری مثل افراد دیگر بود، من نمی‌شناختم. بعد گفتند بالا بیا و سفره بینداز. اتفاقاً هیچ خبری هم نداشتم و غذا هم چیز خاصی نبود. بعد گفتند که ایشان آقا سید عبدالباقی پسر علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - است. تازه من متوجه شدم! آن موقع حدود ۲۱ یا ۲۲ ساله بودم و تابستان هم بود. ظاهراً ایشان مهندس فنی در رشته برق بود. می‌گفت: به اینجا آمدم که یک وسیله برقی - ترانسفورماتور، ترانس برای برق فشارقوی - بگیرم و به کرج بروم، یک کارخانه در آنجا هست که دچار اشکال شده بروم آنجا را اصلاح کنم؛ منزل ما نزدیک پیچ شمیران بود و نزدیک منزل یکی از این وسایل [لوازم برقی] بود. مرحوم آقا از مسجد برمی‌گردند یک دفعه با آقا سید عبدالباقی برخورد کردند و گفتند: شما اینجا چه کار می‌کنید!؟

ایشان خودشان می‌گفتند که من طی هفت سال پیش علامه طباطبائی بودم؛ علاوه بر درس‌ها، دو ساعت خصوصی در منزل با ایشان صحبت داشتم.

هفت سال! غیر از درس‌هایی که می‌گرفتند دو ساعت با ایشان جلسه داشتند. می‌گفتند که مثل فرزند ایشان بودیم و می‌رفتیم سبزی برایشان می‌خریدیم و نان می‌خریدیم و در این مدت هفت سال با آسید عبدالباقی آشنا بودند و می‌گفتند که به ایشان گفتم: بیا برویم منزل و ایشان گفتند: نه! گفتم: آقا بیا، دستش را گرفتم و کشیدم و بردم! خلاصه آمدند منزل و رفتند بالا و به من گفتند: برو ناهار بیاور و نشستند. خب ما هم خیلی احترام گذاشتیم و ایشان هم خیلی محبت کردند.

من هرچه نگاه کردم که چه چیزی می‌تواند سبب این قضیه باشد؟! دیدم فقط همین انتساب است. البته از حق نگذریم و در اینجا استغفار کنیم، خود آن مرحوم آقا سید عبدالباقی هم غیر از انتساب به علامه طباطبایی صاحب حالاتی بودند! بالأخره از پدر در ذات و نفس یک آثار و مسائلی بود اما من انتساب به استاد را در این زمینه در همان موقع بی‌تأثیر نمی‌دیدم. خب انسان یک وقتی به شخصی احترام می‌گذارد. من وقتی الآن پسرهای اساتید خودم را -

کسی که نزدش لمعه خوانده‌ام - بینم واقعاً احترام می‌گذارم درحالی که شاید اصلاً نشناسم. اگر فقط بگویند: آقا این پسر فلانی است، برای من کافی است و به واسطه حقی که آن بزرگان بر ما داشتند، ما باید این احترام را داشته باشیم و این یک وظیفه است. اما نه اینکه دیگر... حالا آن احترامی که آدم می‌گذارد، خوب این حد خودش را دارد! یک مقداری از آن احترام به خاطر خود ایشان و عمده‌اش به خاطر انتسابش به مرحوم علامه بود و همین مطلب را من نسبت به دیگران دیده‌ام. یعنی همین قضیه را دیدم. خیلی عجیب است و انسان باید ادب را از این بزرگان بیاموزد!

اینها چیزهایی است که ما باید از فلسفه اینها را برای خودمان کاربردی و راهبردی کنیم. این مبانی، مبانی‌ای است که از نقطه نظر عملی و از نقطه نظر اخلاق، این مسائل به انسان راه را یاد می‌دهد، این اشتباهاتی که ما در خودمان و در خیلی‌ها مشاهده می‌کنیم فقط به خاطر این است که ما آمده‌ایم فقط یک معلوماتی را مانند نوار برای خودمان کسب کنیم و بعد هم بلند شویم منزلمان برویم! نیامده‌ایم در این

مطالب غور کنیم و بحث کنیم و اینها را در خودمان  
و در وجود خودمان پیاده کنیم!

در همان زمان سابق - همان زمان شاه - مرحوم  
والد ما قم مشرف شده بودند و گفتند که برای دیدن  
آقای آقا شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی برویم. ایام  
نوروز بود و ما حرکت کردیم. منزل ایشان اتفاقاً در  
نزدیکی منزل مرحوم آقای گلپایگانی بود و ما رفتیم  
در زدیم و پسر ایشان دم در آمد - نمی دانم الآن پسر  
ایشان باید اصفهان باشند - و سلام و علیک کردیم و  
گفتند که بفرمایید، ولی ایشان نیستند و اصفهان  
رفتند. پسر ایشان گفتند: تشریف بیاورید داخل و  
اصرار هم کرد.

مرحوم آقا گفتند که پس می رویم داخل، آمدند و  
نشستند و ایشان هم خیلی محبت کرد و خیلی گرم  
گرفتند و یک ساعتی ما آنجا بودیم و مطالب جالبی  
از پدرشان نقل کردند. موقعی که خواستیم بیرون  
بیاییم معانقه کردند و مرحوم آقا به ایشان گفتند که  
من می خواهم دست شما را ببوسم! یک دفعه اصلاً  
بنده خدا به هم ریخت! آقا می خواهید چه کار

بکنید؟! گفتند: نه، من باید دست شما را ببوسم! و او نگذاشت و آخر هم نگذاشت.

ایشان گفتند: من می خواهم دست شما را ببوسم برای خودتان و به جای پدرتان! من با چشم خود دیدم بعد از انقلاب که مرحوم آقا شیخ عبدالجواد اصفهانی، با زن و بچه‌شان تابستان به مشهد آمده بودند، وقتی ما شب به دیدن ایشان رفتیم، در موقع تودیع مرحوم آقا دست استاد خودشان را بوسیدند! حالا ایشان چه کسی بودند؟! کسی که مرحوم آقا قوانین و مقداری از رسائل - ظاهراً مباحث قطع و ظن - را پیش ایشان خوانده بودند. چون استصحاب را پیش آقای بهاءالدینی خوانده بودند و ایشان می گفتند که آقای شیخ عبدالجواد قطعاً از مراجع اگر دقیق‌تر نباشد، کمتر نیست. منتها خب بسیار فرد زاهد و بسیار فرد متعبّد و خداترس بود؛ به خاطر همین [مرجع] نشد! بله! و **فیه نکتةٌ لأولی الألباب!** خدا ترس! خداترس بود!

خلاصه ایشان نگذاشت که دستش را ببوسند و وقتی بیرون آمدیم مرحوم آقا تعجب کردند که انگار مثلاً چه شده! گفتند: خب من نمی خواستم کاری

بکنم! می‌خواستم دستش را ببوسم! خب چرا نگذاشت؟! اصلاً به حال تعجب گفتند! خب مگر چه اشکالی دارد؟! حالا بیایند بگویند که بله ما می‌خواستیم دست ایشان را احتراماً ببوسیم! باید شما نگاه کنید و یاد بگیرید! نه، گفتند: من داشتم دستش را می‌بوسیدم خب چرا نگذاشت و ممانعت کرد؟! بعد این را ایشان به ما فرمودند که من وقتی او در را باز کرد و نگاه به او کردم، انگار خود آقا شیخ عبدالجواد در را برای من باز کرد و من آن روح و نفس او را در این و در این سیما دیدم و این مسئله را مشاهده کردم. ببینید! قضیه این است! مسئله این است! این مطالب بزرگان به این چیزها حکایت می‌کند!

خلاصه ایشان مرحوم آقای آقا سید عبدالباقی را داخل آوردند و بعد خیلی خوشحال بودند. مطالبی ایشان در آنجا گفت و من خودم هم در آنجا بودم، یکی از آنها این بود که گفت:

من از یکی از این آقایان در روز قیامت نمی‌گذرم، نمی‌گذرم! زیرا من در آن موقع طلبه بودم، خیلی شوق داشتم و این آقا آن قدر از روحانیت بدگفت که مرا منصرف کرد و علاقه‌ام را از بین برد و من به‌طور کلی اصلاً جدا شدم!

ایشان اسم آوردند ولی من اسم نمی‌آورم. ایشان طلبه بود و تا لمعه هم خوانده بود. البته خب بالأخره

خودشان هم مقصر هستند نه اینکه او صرفاً [مسئول] باشد ولی به عنوان جزء العله گفت که من در روز قیامت از ایشان نخواهم گذشت.

خب این قضیه حکایت از قضیه وحدت می کند که چطور خود انتساب موجب احترام است. صحبت این بود که چطور انتساب موجب احترام می شود. همراه با این یک مسئله دیگر هست و آن مسئله خود شخص است و به خوبی و بدی خود شخص برمی گردد و این دو جنبه باهم هستند.

«کُنَّا نور واحد» یعنی حیثیت ولائی و واسطی و رابطی بین مقام قضاء و مقام قدر

در مسئله ولایت ائمه علیهم السلام دو جنبه باهم جلو می آید؛ یک جنبه اصل همان ولایت است که در آن مسئله ولایت بین رسول خدا و بین امام جواد علیه السلام تفاوتی نمی کند. «کُنَّا نور واحد» این می شود. «کُنَّا نور واحد» یعنی حیثیت ولائی و واسطی و رابطی بین آن مقام قضاء که مقام اراده است و مقام قدر که مقام تنزل و در خارج است، آن یک امر واحد می شود که آن امر واحد، به نسبت واحد، همه ائمه را دربر دارد و همه ائمه را شامل است و آن همان حقیقت واحده می شود لذا از هر کسی شما

استدعا کنید مثل این است که از دیگری کرده‌اید. این یک مسئله است.

حالا همراه این مسئله مسئله دوم هست که به نفس هر کدام از اینها برمی‌گردد؛ نفس رسول خدا و سعه و جودی او با سعه و جودی امیرالمؤمنین فرق می‌کند. سعه و جودی او با امام سجاد دوباره فرق می‌کند. از نقطه نظر سعه و جودی و از نقطه نظر نفس هر کدام از اینها دارای خصوصیت خودشان و اختلافات مربوط به خودشان هستند. یکی از ائمه را شما می‌بینید خشمگین می‌شد ولی یکی از ائمه این طور نبود. یکی ابتسام داشت و شما در آن رفتار و خصوصیات و تعلقات اینها تفاوت احساس می‌کنید و باید هم باشد، این برای چیست؟! به خاطر آن خصوصیات نفسانی‌ای است که برای جنبه [بشری است]. همان طوری که شکل ائمه باهم تفاوت می‌کند؛ شکل امام جواد با امام حسن دو تاست. شکل امام باقر با امام هادی یا امام عسکری تفاوت می‌کند. چشم‌های امام صادق ظاهراً رنگی بود، امام سجاد را می‌دانم، چون پسر شهربانو همان

دختر یزدگرد بودند، در میان ائمه یکی راجع به امام صادق داریم و یکی راجع به امام سجاد داریم که اینها از نقطه نظر شکل تفاوت داشتند. امام جواد هم یک شکل دیگر بودند. امام زمان هم پسر دختر پادشاه روم بودند که نوۀ پادشاه می شوند. روم عجب جای خوبی است! به به به به! لذا اگر بگوییم که نسب امام زمان به اروپایی ها می رسد، غلط نیست! چون مادرشان بالأخره اهل ایتالیا و روم بودند! خلاصه بقیه اش برای بعد بماند!

بله، این خصوصیات ظاهری که ما الآن داریم مشاهده می کنیم برای خود فرد است و در این خصوصیات سعه نفس و سعه وجودی هر کدام متفاوت و برای خودش است. طبعاً رسول خدا در مقام علیت و «**اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ نُوْرَ نَبِیْکَ یا جَابِرُ**» جنبه سعه وجودی بیشتری دارد، امیرالمؤمنین علیه السلام، و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام که موجب خلقت ذراری خودش است. لذا ائمه در مقام بقاء می فرمایند که ما به مادرمان نگاه می کنیم و به او توجه داریم! یعنی آن ظهور و بروز اسماء و صفات کلیه در این مظهر به نحوی است که همه ما ائمه باید

در مقام بقاء به حضرت زهرا توجه و اتکاء باید داشته باشیم. پس در عین حال به آن ولایت کاری ندارد.

علت گریه و مناجات اهل بیت

من باب مثال شما امیرالمؤمنین را می بینید که در مسجد کوفه شروع به زار زار گریه کردن می کند:

«**مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ وَ هَلْ**

**يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ**» پس ولایت او کجاست؟!!

کسی که ولایت دارد باید اینها را بگوید؟! بله. موازی

جلو می رود! «**مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَفُورُ وَ أَنَا**

**الْمُذْنِبُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمُذْنِبَ إِلَّا الْغَفُورُ**» حضرت

چطور این را می گوید؟! ولایت حضرت کجاست؟!!

در دعای ابو حمزه ثمالی می بینید که امام سجاد

علیه السلام این فقرات را دارد، پس ولایت امام سجاد

کجا رفت؟! اگر یک کسی بگوید که شما که یک

هم چنین مطالبی را در دعای ابو حمزه می گوید، پس

چرا ما را به خودتان دعوت می کنید، جواب

چیست؟! شما خودتان در دعای ابو حمزه دارید این

حرفها را می زنید، جواب چیست؟! اگر کسی به

امیرالمؤمنین علیه السلام بگوید که شما که در

مناجات کوفه این مطالب را می گویی چطور دعوت

می‌کنی که به دنبال اهل بیت پیغمبر می‌کنی؟! «مَنْ

**تَقَدَّمَ مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا**

**لِحَقِّ**» این حرف‌ها دیگر چیست؟!!

جواب این است که آن مسئله ولایت مسئله‌ای

است در مقام اتصال ربوبی است ولی این مسئله در

مقام عبودیت است، چه منافاتی بین اینکه یک

شخص در مقام عبودیت این احساس را داشته باشد

ولی در آن مسئله واقع، آن عمل واقع را هم انجام

بدهد وجود دارد؟! لذا در همان موقعی که دارد گریه

می‌کند و می‌گوید: «**إِلَهِي أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ وَ**

**هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ**» در همان موقع تصرف

می‌کند! در همان موقع مثل ما فیلم بازی نمی‌کند، ما

فیلم بازی می‌کنیم! همه ما تأثریم! این گریه‌هایی که

از چشم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آید فیلم نیست!

این هنرپیشه‌ها هستند که شروع به گریه کردن

می‌کنند، آدم می‌گوید: نگاه کن، دلش می‌سوزد! آدم

می‌خواهد به جای آنها خودش گریه کند! نمی‌دانم در

چشمشان پیاز می‌چکانند یا پشت صحنه چه کار

می‌کنند! یا اینکه نه اصلاً یکی ممکن است واقعاً گریه

کند که او دیگر ختم و اند (end) مسئله است! بدون

استفاده از پیاز، سیر، فلفل و سرکه عین ناودان از چشمش اشک می آید و شروع به گریه کردن می کند!  
او دیگر کیست؟! او دیگر کیست؟! باید پیش اینها رفت و درس گرفت! نه نرویم خوب نیست! آدم با در این عالم و این وادی رفتن فیلم می شود، یعنی شده ایم! آدم باید خودش را حفظ کند و آن واقعیت خودش را نگه دارد!

امام سجاد علیه السلام در همان موقع که به پروردگار عرضه می کند که خدایا من گناهکارم و تو راحم هستی، در همان موقع دارد بر ملک و ملکوت حکم می راند، در همان موقع! چرا؟! چون ولایت جداست! آن مسئله ولایت جنبه واسطی دارد و خدا ظهورش را در این قرار داده است و همین مسئله عبودیت هیچ منافاتی با آن درک و حقیقت ولایت ندارد. ما خیال می کنیم که باید شخصی باشد که عبایش را قشنگ بیندازد و عمامه اش را قشنگ این طوری ببندد و یک میل بالا و پایین نباشد! دیده اید؟! ما موقع نماز که می شود تحت الحنک عمامه خودمان را نمی اندازیم و می ترسیم دوباره

نتوانیم جای اولش بگذاریم! نماز را همین طوری  
می خوانیم!

این همه روایت داریم: «**مَنْ تَعَمَّمَ وَ لَمْ يَتَحَنَّنْ**

**[فَأَصَابَهُ دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ]**» برای

کیست؟! برای سنی‌ها است یا برای مای شیعه

است؟! [می گوید:] عمامه خراب می شود، فرمش

به هم می خورد! وای وای، بمیرم برای این عمامه!

خیال می کنیم که شخص باید این طوری باشد؛

قشنگ، جوراب پوشیده، نعلین زرد و یک عصا هم

دستش بگیرد هم بد نیست! آن وقت این شخص

مظهر ولایت می شود و آن وقت می تواند در عالم

امامت کند! اما اگر همین شخص، عمامه را زمین

گذاشت و عبایش را درآورد و مثل امام باقر

علیه السلام بیل دستش گرفت و زراعت کرد هیچ

کاری از او بر نمی آید، فقط باید هندوانه بکارد! این

تفکر ماست! تفکر ما راجع به امام این است!

اللهم صل على محمد و آل محمد